ایران شناسی: اوضاع فرهنگ و معارف ایران

شریعت، محمد جواد

قرار است که این بنده در مورد نقایص و معایب امور فرهنگی کشور بحث کنم و تا آن‏جایی که به فکرم می‏رسد راه‏حل‏های این معایب و رفع‏ این نقایص را تذکّر دهم که متولیان آگاه و دل‏سوز اگر صلاح ببینند آن‏ها را به کار بندند.بنابراین از من توقع نداشته باشید که محاسن فرهنگ و امتیازات آن را بیان کنم؛و این بدان معنی نیست که امور فرهنگی کنونی‏ کشور محاسنی ندارد؛اما بنده را با آن‏ها کاری نیست.من به مثابه هنرمندی‏ هستم که در نمایش و تعزیه نقش آدمی شرور و ظالم را ایفا می‏کند و تماشاگران از او انتظار خیر و نیکی ندارند؛و اگرچه بغض کینه‏ی او را به‏ دل می‏گیرند،اما این بغض و کینه در مورد نقش اوست نه در مورد خود او.

فرهنگ ایران متاسفانه دچار دور باطلی شده است که آینده‏یی خطرناک‏ و نابسامان را درپی خواهد داشت.این دور باطل،عوامل اقتصادی،اجتماعی‏ و سیاسی دارد که هر یک در جای خود بسیارمهم و قابل اعتناست؛اما قبل‏ از هر چیز باید این دور باطل به خوبی شناخته شود.

دو عامل مهم در ایجاد این دور باطل بسیار موثر بوده‏اند:

الف-عامل اول کیفیت را فدای کمیت کردن،دیگری اعتقاد به داشتن‏ فرزند بیش‏تر.عامل اول باعث شد که تعداد دانشگاه‏های ایران روزبه‏روز بیش‏تر شود،بدون این‏که ما در فکر تهیه‏ی آزمایشگاه،کتاب‏خانه، کلاس‏های مناسب و زمین‏های ورزشی و بالاتر از همه تربیت استادان‏ کارآمد باشیم.انواع و اقسام دانشگاه‏ها را ایجاد کردیم که فقط تابلویی داشت‏ و چند اتاق نامناسب و مقداری میز و نیمکت و تخته‏سیاه و گچ،و اسم آن‏جا را دانشگاه گذاشتیم و افتخار کردیم که تعداد دانشگاه‏های ما این‏قدر است و تعداد دانشجویان ما این اندازه،و نگفتیم که تعداد استادان کارآمد ما چه‏قدر است و تعداد آزمایشگاه‏های ما و کتاب‏خانه‏های ما چه مقدار.

کلاس‏های دانشگاه‏های ما درست مانند کلاس‏های سال آخر دبیرستان‏های معمولی بود که در آن شخصی به نام استاد متکلم‏وحده بود و دانشجویان

صمّ بکم عمی فهم لایعقلون

.و در این‏جا پس از چهار سال‏ دانشجویی تربیت کردیم و گواهی‏نامه‏ی فراغت از تحصیل به دستش دادیم‏ و او را روانه‏ی کلاس‏های مدارس کردیم.مدارسی که دانش‏آموزان‏ کلاس‏هایش گاهی به حدود صد نفر می‏رسیدند.

ب-عامل دوم یعنی داشتن فرزند بیش‏تر،کلاس‏ها را پُرجمعیت کرده‏ بود؛و این فرزندان بیش‏تر گاهی در مدارس دونوبته و گاهی در مدارس سه‏ نوبته و گاهی هم در مدارس چهارنوبته به تحصیل مشغول بودند.

آن فارغ التحصیل کذایی دانشگاه در چنین کلاس‏هایی مشغول تدریس‏ شد.او تاکنون هم‏کلاسی کم‏تر از پنجاه نفر ندیده است.چون‏ فارغ التحصیل و مشغول به کار شده بود،پدر و مادرش دست و آستین بالا کردند و برای او زن گرفتند و او را گرفتار و پای‏بند عیال کردند.اما او چون‏ دید حقوقی که به او می‏دهند کفاف معیشتش را نمی‏دهد،در اوقات فراغت‏ به کار دوم و گاهی کار سوم هم مشغول شد.واقعا کلاس هفتاد نفری را با این وضع چه‏گونه می‏توان اداره کرد؟کجا می‏توان در هر شبی هفتاد ورقه‏ی‏ تکلیف درسی را تصحیح کرد و فردا به صاحبانش تحویل داد.حتا هر سه‏ ماه هم فرصت تصحیح اوراق امتحانی دانش‏آموزان کلاس هفتاد نفری‏ به دست نمی‏آید.پس بهتر است امتحان به صورت تستی انجام گیرد و امتحان تستی هم که فقط یک خط است و یک علامت ضربدر و دانش‏آموز نباید چیزی بنویسد.یعنی امتحان تستی دو مزیت عمده دارد:یکی آن‏که‏ شما خط دانش‏آموز را نمی‏بینید و عصبانی نمی‏شوید!دوم آن‏که شاگرد با غلطها بیش‏تر از درست‏ها آشنا می‏شود و این برای آینده‏ی او بسیارمفید است!بنابراین،این دانش‏آموزان در دوره‏ی تحصیلات خود چیزی‏ نمی‏نویسند،فقط خط می‏کشند و ضرب‏در می‏زنند و آن‏وقت دبیری که در آن دانشگاه‏های کذایی تربیت شده است و اکنون یکی از شغل‏هایش‏ دبیری‏ست این خیل بیسواد را تربیت می‏کند که تاکنون حتا یک خط هم‏ برای او چیزی ننوشته‏اند.و اگر هم نوشته باشند او فرصت خواندنش را نداشته است.اینان با سدی برابر می‏شوند به اسم سد کنکور یا به تعبیر شیفتگان فرهنگستان کذایی«آزمون سراسری».

این سدّ به تعبیری مانند سر تنگ قیف است که به سختی می‏توان‏ داخل آن شد،اما خوشبختانه از آن سرش به راحتی می‏توان بیرون آمد. تاکنون نشنیده‏ایم که یک فرد زرنگ زبان‏باز و فرز و چالاک در لوله‏ی این‏ قیف گیر کرده باشد،هرکسی که از این در تنگ داخل شد می‏داند که از آن‏ سرگشاد با موفقیت بیرون خواهد آمد،ولی نمی‏داند که وقتی بیرون آمد یا بیکار می‏ماند و یا باید سر همان کلاس‏های دبیرستانی هفتاد نفره برگردد. و این دور باطل تا ابد ادامه دارد،مگر این‏که گردانندگان فرهنگ ایران فکری‏ بکنند.

آن‏چه مایه‏ی این دور باطل شده است،برنامه‏ریزی غلط و برنامه‏ریزان‏ ناآگاه بوده است که فرهنگ ایران را به این روز کشانده است.برای موفقیت‏ در هر کاری متخصص لازم است و این را هر انسان با عقل و شعور عادی‏ می‏داند که از آهنگر کسی توقع نجاری و از نجار کسی انتظار آهنگری ندارد؛ امّا برنامه‏ریزان فرهنگ ایران ممکن است باسواد و حتا دانشمند بوده‏اند،ولی‏ برنامه‏ریز فرهنگی نبوده‏اند.غالبا فرهنگ را با سیاست مخلوط کرده‏اند و نتیجه چنین شده است.مثلا به این فکر افتاده‏اند که ملّت ایران ملّتی جوان است،یعنی طبقه‏ی جوان این مملکت بر دیگر طبقات غلبه دارد و باید به نوعی این جوانان را مشغول کرد.پس بهتر است برای آن‏ها دانشگاه‏ تاسیس کرد تا فعلا چند سالی مشغول تحصیل باشند و پس از این چند سال‏ هم خدا بزرگ است.این یعنی مخلوط کردن فرهنگ با سیاست.و نتیجه‏اش‏ این است که پس از این چند سال طبقه‏ی بزرگی از جوانان به اصطلاح‏ تحصیل کرده روی دست دولت می‏مانند که همه متوقع ولی کم‏سوادند. این‏ها شغل می‏خواهند ولی هر شغلی را در شأن خویش نمی‏دانند.

کسی که چنین برنامه‏ریزی کرده است خود را عقل کل می‏داند و شایسته‏ی دریافت پاداش و جایزه.درصورتی‏که او ندانسته به فرهنگ‏ مملکت خیانت کرده است.

گروهی هم می‏گویند مگر عیبی دارد که همه‏ی جوانان این مملکت‏ دانشگاه دیده باشند و سواد و معلومات بیش‏تری کسب کرده باشند؟و همین‏ خود باعث ادب جامعه و سنگینی و وقار جوانان می‏شود.پاسخ این مطلب‏ هم بسیار ساده است:اولا،کدام دانشگاه؟این‏که شما نام دانشگاه بر آن‏ گذاشته‏اید،شیر بی‏یال و دم و اشکمی بیش نیست؛ثانیا،مگر نمی‏دانید که‏ با این عقیده‏ی نادرست دزد چراغ به دست ساخته‏اید،نه فرد مؤدّب باوقار. وقتی جوان تحصیل کرده‏ی شما بیکار مانده،راه‏کارهایی ابتکار می‏کند که‏ دزدان بی‏سواد از آن عاجزند.

اکنون برمی‏گردیم به مدارس کشور،بنده با یکصد و بیست نفر دبیر مجرب و کارآمد وزارت آموزش و پرورش مصاحبه‏هایی انجام داده‏ام که از مجموع سخنان آنها این نتیجه حاصل شده‏ است که وضع دانش‏آموزن از نظر اخلاقی و از نظر درسی بسیار وخیم و نابسامان است و این‏ موضوع علل بسیار دارد که مهم‏ترین آن‏ها از این قرار است:

بیش از همه دانش‏آموزان از آینده ناامید هستند؛یعنی نمی‏دانند سرنوشت آن‏ها چه‏ می‏شود؛آیا در کنکور قبول می‏شوند یا نه؟ خواهید گفت که اگر درس بخوانند بله،در کنکور قبول می‏شوند،ولی آن‏ها به تجربه‏ دیده‏اند که چنین نیست.یعنی درس‏خوان‏ترین‏ دانش‏آموز سال قبل از آن‏ها در کنکور قبول‏ نشده است.اما بی‏سوادترین آن‏ها به خاطر جهات دیگر در دانشگاه پذیرفته شده است. وانگهی بر فرض هم که قبول شود،آیا می‏تواند در رشته‏ی موردنظر و علاقه‏ی خود قبول‏ شود؟پاسخ منفی‏ست،آن‏که عاشق نجاری‏ست،در رشته‏ی آهنگری‏ پذیرفته می‏شود و آن‏که عاشق آهنگری‏ست در رشته‏ی نجاری و نتیجه‏ این می‏شود که ما نه آهنگر خوب داریم و نه نجارخوب.و باز هم همین‏ آهنگر و نجار پس از اتمام دانشگاه بر سر شغل آهنگری و نجاری که‏ نمی‏روند،زیرا یا اصلا برای آن‏ها کار نیست و اگر هم هست کشاورزی‏ست، جلّ الخالق از این برنامه‏ریزی‏های شگفتی‏آور.آن‏وقت می‏خواهید جوان‏ دانش‏آموز انگیزه‏یی برای درس خواندن داشته باشد!زهی خیال باطل.

مساله‏ی دیگر درس‏هایی‏ست که در این دبیرستان‏ها به این جوانان‏ می‏آموزید که اغلب این درس‏ها نه به درد دنیای او می‏خورد و نه به درد آخرت او.یک مشت درس حفظی و تحمیلی که نه دبیرش به آن‏ها اعتقادی‏ دارد و نه دانش‏آموز،و اگر همه را نخواند ضرری به جایی نمی‏خورد،ذهن‏ بچه‏ها را می‏خواهید با مشتی محفوظات به دردنخور پر کنید که حتا همان‏ بچه‏ها هم این مطلب را درک می‏کنند،ولی برنامه‏ریزان ما از درک آن‏ عاجزند.تازه همین درس‏ها را هم به وسیله‏ی کتاب‏هایی می‏خواهید به آن‏ها تفهیم کنید که اصولا لیاقت این را ندارند که نام کتاب بر آن‏ها گذاشته شود، وقتی دبیران و دانش‏آموزان به این کتاب‏ها اعتراض می‏کنند،مثلا اعلام‏ می‏کنید که بخش سوم کتاب از برنامه‏ی درسی حذف شده است،چون تازه‏ فهمیده‏اید که بخش سوم کتاب نادرست است و این را هم همان دبیران و دانش‏آموزان به شما تذکر داده‏اند.

دبیرانی را هم که تدریس این دانش‏آموزان را به‏عهده گرفته‏اند، به‏گونه‏یی از هر طرف در عسرت قرار داده‏اید که نمی‏توانند وظائف خود را به‏ خوبی انجام دهند.خواهید گفت که در این اواخر حقوق آن‏ها را زیاد کرده‏ایم، پاسخ این است که آیا نگاهی هم به تورم افسارگسیخته‏ی خود کرده‏اید.اگر دقت کنید حقوق روزانه‏ی یک دبیر شما از یک سوم حقوق روزانه‏ی یک‏ بنای متوسط کم‏تر است،در حالی‏که دبیر شما بنای فرهنگ شما را پایه‏گذاری می‏کند.این دبیر،اگر دبیر کارآمد و مجربی باشد،همه‏ی نیروی‏ خود و تجربه‏ی خویش را صرف کلاس‏های شبانه و کنکور می‏کند،چون‏ شغل دومی که در شأن او باشد،همین است.بنابراین در کلاس‏های‏ مدارس شما دیگر نیرویی ندارد که صرف کند.مدیر و ناظم مدرسه‏هایتان‏ هم از این امر مستثنی نیستند.تعداد دانش‏آموزان‏ کلاس‏ها و مدارس هم در این امر تاثیرگذار است. قدرت اداره‏ی مدرسه و کلاس حدّی دارد،وقتی‏ تعداد دانش‏آموزان زیاد شد،کنترل آن‏ها مشکل‏ می‏شود و از همین جهت است که نه به درس‏ آن‏ها توجه‏کافی می‏شود و نه به اخلاق آن‏ها.

فساداخلاقی به نحو تاسف‏باری در میان‏ دانش‏آموزان دختر و پسر،رواج دارد.از شیوع‏ موادمخدر گرفته تا کارهای ناشایست دیگر. وانگهی توجه کنید که این دانش‏آموزان همه‏ فرزندان بعد از انقلاب هستند و نشان می‏دهد که‏ ما نتوانسته‏ایم آنان را با موازین اخلاق اسلامی بار بیاوریم و این مایه‏ی کمال تاسف است.

در اغلب خانه‏ها پسران و دختران جوان به هر نحوی که باشد نوارها و کاست‏های آن‏چنانی را به دست می‏آورند و شب و روز خود را با آن‏ها سپری می‏کنند.صدا و سیمای جمهوری اسلامی هم در زمینه‏ی ابتذال به‏ یاری آن‏ها می‏شتابد و جوانی که با فساداخلاقی احاطه شده است،چاره‏یی‏ جز فاسد شدن ندارد.جوان ناامید و بی‏ایمان که با فساد احاطه شده است،آیا توقع دارید که این جوان،جوان سالم و صالح و باخدایی بارآید؟زهی خیال‏ باطل و آروزی محال!

آن‏چه مطرح می‏شود،شرکت‏کنندگان در المپیادهای علمی‏ست که‏ مدال‏های طلا و نقره و برنز می‏گیرند.بدون شک همه‏ی شما این‏ ضرب المثل را می‏دانید که «با یک گل بهار نمی‏شود».وانگهی این‏ دانش‏آموزان و طرز به‏کارگرفتن آن‏ها«پرورش اردک در چین»را به یاد می‏آورد.می‏دانید که در چین خوراک مخصوصی دارند به نام«خوراک‏ اردک»که خارجیانی که به چین می‏روند برای یک‏بار هم که شده از این‏ خوراک نوش‏جان می‏کنند.ازاین‏جهت پرورش اردک در چین شیوه‏یی‏ به‏خصوص دارد.به این ترتیب که با لوله‏یی غذاهای مخصوص پرورش‏ این مرغ را با زور در دهان این مرغ می‏کنند و این کار را چنان با مهارت و مرتب ادامه می‏دهند که در عرض مدت کمی که حدّاکثر آن شش ماه‏ است،اردکی بزرگ و چاق به‏وجود می‏آید و آن را به رستوران‏ها می‏فرستند.شیوه‏ی انتخاب این دانش‏آموزان و پرورش آن‏ها بی‏شباهت‏ به کار پرورش‏دهندگان اردک در چین نیست.عده‏یی دانش‏آموز را که به‏ درس علاقه دارند،جمع می‏کنند و به آن‏ها وعده می‏دهند که اگر در این‏ درس مهارت پیدا کنند و برای ایران مدال بیاورند،بدون کنکور در دانشگاه‏ پذیرفته می‏شوند و آن‏ها هم سعی می‏کنند در مراحل اولیه قبول شوند، آن‏گاه چندماهی آن‏ها را در اردوهایی می‏برند و معلمین مجرب به آن‏ها درس می‏دهند و تمرین می‏کنند،آن‏گاه امتحان نهایی از آن‏ها به عمل‏ می‏آید و چندنفری راهی خارج می‏شوند،و در امتحانی که در کشورهای‏ دیگر چندان به آن اهمیت نمی‏دهند،شرکت می‏کنند و مدالی به دست‏ می‏آورند که باز هم یادآور یکی از نمایشنامه‏های اروپایی‏ست:«هیاهوی‏ بسیار برای هیچ».باید گفت اگر می‏خواهید نشان دهید که دانش‏آموزان‏ ایرانی از چه فرهنگی استفاده می‏کنند،بدون این مقدمات چندنفری را که‏ در مدارس در آن درس نمره‏ی عالی گرفته‏اند،راهی خارج کنید تا نتیجه‏ را ببینید.

بسیاری از معلمان دبیرستان‏ها با نظام قدیم بار آمده‏اند و اکنون باید کتاب‏های نظام جدید را تدریس کنند و این کار از آن‏ها ساخته نیست.زیرا اولا،با این کتاب‏ها آشنا نیستند،ثانیا باید با عجله این کتاب‏ها را تدریس‏ کنند و با دانش‏آموزان آشنا نمی‏شوند و با آن‏ها رابطه‏ی عاطفی برقرار نمی‏کنند،چون وقت آن‏ها کم است و نتیجه‏ی همه‏ی این مشکلات این‏ است که دانش‏آموز از نظر علمی و اخلاقی رشدی که نمی‏کند هیچ،بلکه‏ هر روز بیش از روز پیش دچار کمبود و انحراف می‏شود.

قسمتی از خبر و نظر روزنامه‏یی را برایتان می‏نویسم:«مشاوران و مربیان تربیتی و هم‏چنین کارشناسان اداره‏ی بهزیستی شاهرود می‏گویند که انحرافات اخلاقی در میان دانش‏آموزان دختر بیش‏تر از پسران مشاهده‏ می‏شود.»

مصرف سیگار،داشتن روابط،دوستان تلفنی،فرار از خانه از جمله‏ی‏ انحرافات موجود در مدارس ذکر شده است.

وجود فقرفرهنگی و تعداد زیاد فرزندان و دوستان ناباب و کمبود امکانات برای پرکردن اوقات فراغت و نبودن نظارت بر اماکن تفریحی از دلایل انحراف است.

هم‏چنین وجود دیسکت‏های مبتذل رایانه‏یی در میان جوانان و استفاده‏ از آن‏ها در کلاس‏های کامپیوتر دبیرستان‏ها از دلایل انحراف است...

دانش‏آموزان می‏گویند مربیان پرورشی به دلیل تظاهر به انقلابی‏گری‏ و مذهب،بیش‏تر وقت خود را صرف انجام مراسم رسمی می‏کنند و به دنبال‏ ارتقای شغلی خود در سطح سایر معلمان هستند و همین امر موجب شده‏ که فعالیت آن‏ها در بین حتا معلمان مدارس جدی گرفته نشود.

البته ممکن است در تهران و بعضی ازشهرستان‏های بزرگ یکی چند مدرسه‏ی خصوصی باشند که خارج از مقوله‏ی این سخنان باشند،اما در شهرهای کوچک‏تر و دورافتاده‏ی مملکت با شدت و ضعفی این امور جریان دارد،به‏علاوه در شهرهای کوچک‏تر و دورافتاده ضعف دبیران و مدیران آشکارتر از هر جای دیگر و تبعیض-به جهت محلی بودن مدیران‏ و معلمان-در همه‏ی سطوح رواج بیش‏تر دارد.

با تحقیق بیش‏تر به این نکته‏ی عجیب و باورنکردنی پی بردیم که در شهرک‏ها،دهات و محلات فقیرنشین علاوه‏بر این‏که انگیزه‏یی برای‏ درس خواندن در دانش‏آموزان وجود ندارد،بیش از شهرهای بزرگ به مد روز و استفاده از عکس‏های مستهجن و نوارهای مبتذل و حتا موادمخدر روی‏آور شده‏اند و این موضوع هم باعث تعجب و هم باعث تأسف است.

اکنون کمی هم به دانشگاه‏ها بپردازیم.دانشگاه‏های ما که پذیرای‏ بخش کمی از این دانش‏آموزان هستند،از گرداب مشکلات مالی‏ بی‏نصیب نمانده‏اند،اما بدتر از گرداب مشکلات مادی،مشکلات‏ معنوی‏ست.دانشجویان که با صد امید و با چه زحمات طاقت‏فرسایی وارد این محیط شده‏اند،پس از سرگردانی‏های اولیه از بابت پرداخت شهریه و به دست آوردن خوابگاه و پیداکردن کتب درسی نایاب،همه‏ی امیدهای‏ خود را پس از یکی دو ماه از دست می‏دهند و می‏فهمند که به سرابی‏ رسیده‏اند که جز یأس و ناامیدی در آن چیز دیگری نیست.از آن همه‏ خیالی که از دانشگاه در سر می‏پرورانده‏اند چیزی باقی نمی‏ماند که لحظات‏ تاریک زندگی آن‏ها را کمی روشنی ببخشد.

کلاس‏های دانشگاه‏ها هم دست‏کمی از کلاس‏های مدارس ندارد، جمعیت کلاس‏ها باعث عدم ارتباط استاد با دانشجویان می‏شود و این‏ موضوع در کلاس‏های کارشناسی ارشد و دکتری بسیار تاسف‏انگیز است. هم‏اکنون در دانشگاه‏ها،کلاس‏های کارشناسی ارشد هرکدام بیست نفر یا بیش از بیست نفر دارد.

درصورتی‏که قبل از این حدّاکثر نفرات این کلاس‏ها به پنج نفر می‏رسید و استاد می‏توانست با یک‏یک آن‏ها رابطه برقرار کند و آن‏ها را برای ادامه‏ی راه،تربیت کند.همین امر هم باعث دور باطل دیگر می‏شود، و آن،این است که این دانشجویان کم‏سواد کم‏کم به استادی دانشگاه‏ می‏رسند و به کلاس‏های دانشگاه راه می‏یابند،و با ورودی‏های بی‏سوادتر از خودشان مواجه می‏شوند و التقای ساکنین پدید می‏آید و باعث نزول و حتا زوال فرهنگی می‏شود.

تجربه‏یی که من دراین‏زمینه دارم،بسیار تاسف‏انگیز است.در یکی‏ از همین کلاس‏های کارشناسی ارشد در رشته‏ی زبان و ادبیات فارسی که‏ می‏خواستم طرز به‏کاربردن کلمه‏ی(یک‏دیگر)را به دانشجویان بیاموزم، از آن‏ها خواستم که یک بیت از اشعار سعدی را برای من بخوانند و قصدم‏ این بود که آن‏ها این بیت سعدی را بخوانند که

بنی‏آدم اعضای‏ یک‏دیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

و هیچ‏کدام از بیست و نه‏ نفری که در کلاس بودند،نتوانستند یک بیت از سعدی بخوانند!حتا همین‏ بیت مشهور به فکرشان نرسید.

شاید این بنده در رشته‏ی زبان و ادب فارسی این حالت را مشاهده‏ می‏کنم و در رشته‏های دیگر چنین نباشد.خدا کند چنین باشد.

آن‏چه این بنده در این مقاله به نظر خوانندگان رسانیدم،از سر درد و به امید متوجه کردن اولیای فرهنگی کشور بود و شاید هم اشتباه کرده‏ باشم،ولی باید آن‏ها را تذکر داد که اگر واقعا چنین است،چاره‏یی برای آن‏ اندیشیده شود.ان‏شاءاللّه.